

دکتر نصرالله قهرمانی

وکیل پایه یک دادگستری

یکی از عقل می‌نالد یکی طامات می‌بافد

بیا کاین داور بها را به پیش داور اندازیم

توسعه قضائی و نهاد دآوری

یکی از شاکله‌های جامعه مدنی، واگذاری بخشهایی از حاکمیت به نهادهای مردمی غیر دولتی و نیز اعمال سیاست عدم تمرکز در بخش‌های دولتی است. بنابراین همان گونه که توسعه سیاسی به معنای توزیع قدرت سیاسی جامعه در بین نهادهای مردمی در حوزه‌های مختلف و واگذاری واقعی حاکمیت سیاسی به آنان می‌باشد، یکی از آثار پذیرش اندیشه توسعه قضائی، ایجاد نهادهای مشابه در حوزه وظایف قوه قضائیه و واگذاری بخشی از مسؤلیتهای این قوه به آنان است. پیشینه این اندیشه در تاریخ حقوق ایران به سالهای تصویب قانون موقتی اصول محاکمات حقوقی سال ۱۳۲۹ قمری برمی‌گردد و سابقه‌ای بس طولانی‌تر از پیدایش تفکر جامعه مدنی که محصول حوادث سالهای اخیر در جامعه است، در سابقه قضائی ایران دارد. زیرا مظهر این اندیشه در نهاد «داوری» که به موجب آن، بخشی از صلاحیت قضائی محاکم به طور محدود به قضات خارج از حوزه اقتدار حاکمیت، تفویض می‌گردد، در مصوبه قانونگذار سال ۱۳۲۹ تبلور یافته بوده است.

به موجب یکی از فصول قانون مزبور پیش‌بینی گردیده بود در صورت بروز اختلاف بین اشخاص، آنان می‌توانند به موجب «قرارنامه» که ضمن عقد لازم تنظیم می‌گردد،

حکمیت در آن منازعه را به یک یا چند نفر بعده طاق واگذار نمایند. فکر مردمی ساختن قضا، در سال ۱۳۰۶ بعد از به وجود آمدن سازمان جدید قضائی، قوت بیشتری یافت تا جایی که نهاد «داوری اختیاری» موضوع قانون موقتی اصول محاکمات به «حکمیت اجباری» تبدیل شد و مقرر گردید چنانچه یکی از اصحاب دعوی تا پایان جلسه اول دادرسی درخواست حکمیت نماید، دادگاه می‌بایست موضوع اختلاف را به حکمیت ارجاع کند.

با روشن شدن بیشتر مزایای توسعه قضائی به مفهومی که در اندیشه قانونگذاران وقت بود، سرانجام قانون تیر ماه ۱۳۰۷ دامنه داورى را توسعه بیشتری بخشید و به موجب آن به متعاهدین هر قراردادی اجازه داده شد حتی قبل از بروز اختلاف، در قراردادهای تنظیمی خود، شرط داورى پیش‌بینی نمایند.

ویژگی قانون ۱۳۰۷ این بود که علیرغم اقتباس مبانی داورى از قانون فرانسه، تردید رویه قضائی آن کشور را در صحت شرط داورى مندرج در قراردادها قبل از بروز اختلاف، نادیده گرفت، زیرا رویه قضائی فرانسه شرط داورى را که در آن موضوع اختلاف و حکم‌ها مشخص نشده باشد به دلیل مجهول بودن شرط، باطل می‌دانست. اما قانونگذار ایران با تجویز چنین شرطی، مجالى برای تردید قضات ایران در صحت آن باقی نگذاشته بود.

متأسفانه قانون حکمیت اجبارى سال ۱۳۰۷ به دلیل معایبی که عمدتاً به عاملین اجرای قانون مزبور مربوط می‌گردید، به موجب قانون ۱۳۱۳ متوقف و سرانجام در زمان تصویب قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸، باب هشتم آن فقط به بحث داورى اختیاری اختصاص یافت.

هدف از بیان این تاریخچه کوتاه، اثبات این واقعیت است که در ادوار مختلف تاریخی حتی در شرایط سیاسی غیر دموکراتیک، تفکر توسعه قضائی در عرصه افکار عمومی جامعه حضور داشته است و جالب‌تر آنکه تأسیس «شورای داورى» و «خانه انصاف» در سال ۴۲ گامی بود که حاکمیت قبل از انقلاب در راستای اثبات اعتقاد خود به توسعه قضائی برداشته بوده است.

متأسفانه پس از وقوع انقلاب در ایران و با تأسیس سازمان قضائی جدید، مسؤولین دستگاه قضائی با طرح این امید در افکار عمومی که در کلیه شئون قضائی از مجتهدین

جامع الشرايط به عنوان قاضی استفاده خواهد شد، نه تنها دو نهاد قضائی - مردمی مفید «شورای داوری» و «خانه انصاف» را کلاً تعطیل نمودند، اعتبار آراء داوری نیز به دلیل آنکه داور یا داوران اغلب فاقد شرایط اجتهاد بودند، تا مدتها مورد تردید قرار گرفت و مدیریت‌های مختلف قوه قضائیه که هیچ یک تجربه‌ای در امر قضاوت عرفی و حتی شرعی نداشتند، نتوانستند امیدهای پیدا شده در متن جامعه را در پی‌ریزی یک سیستم قضائی مطلوب و برتر از آنچه در سابق وجود داشت، بارور سازند و هر یک به نوبه خود این دستگاه منسجم و مطلوب نسبی را که به سابقه ۵۰ ساله تکیه داشت، بر اساس سلیقه‌های شخصی خود هر چند گاه یک بار به سویی کشاندند و تنها پس از بیست و اندی سال ناکامی در جایگزین ساختن سازمانی جدید به جای آنچه تخریب کرده بودند، به فکر احیاء نهاد قضائی مردمی شورای داوری و خانه انصاف افتادند و حال آنکه در فقه نیز نهاد داوری تحت اصطلاح «قاضی تحکیم»، واجد مشروعیت شرعی شناخته شده است.

مقوله اتلاف وقت بیست و چند ساله مردم در ارتباط با دستگاه قضائی و تعیین مسؤولین این خسران جبران‌ناپذیر که باید پاسخگوی اعمال و اقدامات خود باشند، در حوصله این نوشتار نمی‌گنجد و مجال دیگری را می‌طلبد، لیکن منظور بالفعل نگارنده بیان این نکته است که متأسفانه برآیند سوء مدیریت‌ها در این دستگاه، به صورت سلب اعتماد همگانی از نظام قضائی کشور تجلی یافته است تا جایی که آثار و تبعات پیدایش چنین تلقی در سطح عمومی جامعه، ممکن است تبدیل به یک نارضایتی کلی که ارکان سیاسی نظام را تهدید نماید، گردد. آنان که با تاریخ معاصر ایران آشنا هستند، می‌دانند که انقلاب مشروطیت با شعار تشکیل عدالت‌خانه آغاز گردید از سوی دیگر طنین «الملک یقی مع‌الکفر ولا یقی مع‌الظلم» در این روزها که مقارن با بیست و سومین سالگرد انقلاب در سرودهای ملی میهنی بیش از هر زمان دیگر شنیده می‌شود، باید برای مسؤولین این دستگاه هشدار دهنده باشد و در پروسه توسعه قضائی، نهادینه کردن داوری و تأسیس نهادهای قضائی مردمی باید یکی از اولویت‌های قوه قضائیه جهت کاهش نارضایتی مردم از دستگاه قضائی تلقی گردد. وکلای دادگستری نیز می‌بایست به منظور کم کردن حجم کار دادگاهها و تقلیل مراجعات مردم به دادگستری، در قراردادهایی که در مقام مشاوره برای مراجعین دفاتر خود تنظیم می‌نمایند، شرط داوری را درج نمایند و با استفاده

از اساتید دانشگاهها و قضات بازنشسته متبحر و وکلای با سابقه خوش نام و نیز کارشناسان رسمی دادگستری، به عنوان داور، تلاش نمایند از طرح دعاوی در مراجع قضائی که محصول کار آنها به دلیل عمومی بودن و لزوماً عدم احاطه دادرسان به همه مسایل حقوقی، در سطح قابل قبولی قرار ندارد، کاسته شود و بستر نهادینه شدن داوری را در جامعه فراهم نمایند و در مورد دعاوی مطروحه در دادگاهها نیز موکلین خود را به ارجاع امر به حکمیت ترغیب و تشویق کنند، حتی نظیر آنچه در کشورهای اروپایی متداول است با تأسیس مؤسسات داوری و معرفی داوران متخصص در هر رشته - مانند آنچه در تجارت بین الملل متداول است - فرهنگ حل اختلافات از طریق داوری را در همه سطوح در جامعه پی ریزی نمایند.

از نظر شرایط تاریخی با توجه به مطرح بودن لزوم توسعه قضائی و ناتوانی دستگاه قضائی در تأمین مطالبات قضائی افراد جامعه، به جرأت می توان شرایط موجود را مناسب ترین زمان برای بستر سازی این قبیل نهادهای قضائی خارج از حوزه قوه قضائیه دانست.

مسئولین قوه قضائیه نیز باید تمهیدات و تسهیلات قانونی عملی ساختن این ایده را در جامعه فراهم سازند تا علاوه بر جبران اشتباهات گذشته، نیروی انسانی در اختیار خود را در جهت ایجاد امنیت قضائی و اجتماعی در رسیدگی سریع و صحیح به جرائم کیفری به کار گیرد.

کمترین حسن تأثیر نهادینه ساختن داوری در بهبود وضع دستگاه قضائی این است که حجم وسیعی از اختلافات در خارج از دادگاهها حل و فصل شده و از نیاز به توسعه تشکیلاتی دادگستری کاسته خواهد شد. وانگهی با حل اختلافات از این طریق که اغلب به صورت ریشه ای صورت می گیرد، از طرح دعاوی متعدد در دادگاهها جلوگیری به عمل خواهد آمد و حتی در مواردی که به جهات قانونی رأی داوری مورد اعتراض قرار می گیرد و یا درخواست ابطال آن می گردد، به دلیل تخصصی بودن آراء داوری، دادرسان دادگاه در مقام رسیدگی به این قبیل درخواستها، موارد نادری از آنها را قابل رسیدگی مجدد در مراجع قضائی خواهند یافت.

به نظر می رسد قوه قضائیه برای گذار از مرحله بحرانی کنونی که عمومی شدن دادگاهها، انباشته شدن حجم قابل توجهی از دعاوی بلا تکلیف را در مراجع قضایی موجب گردیده است. ناگزیر است به روش قانونگذار سال ۱۳۰۷ تأسی جوید.